سُتُرگیِ رنجِ نگاهبانیِ حریم دماوند

نویسنده: گروه تحریریه هم‌داستان

تاریخ انتشار: 16 Khordad 2585 باستانی برابر با June 6, 2026 میلادی



نگاهی به عظمتِ استاد جلال خالقی مطلق در احیای شاهنامه

درآمدی بر بنای بی‌گزند

هزار سال پیش، در توس، خردمندی از تبار آزادگان، قلم بر دست گرفت تا روانِ زخم‌خورده و پیکرِ ازهم‌گسیخته‌ی یک ملت را با تار و پودِ واژگانِ پارسی شیرازه ببندد. حکیم ابوالقاسم فردوسی، با سرایش شاهنامه، نه تنها تاریخ و اسطوره‌های نیاکان ما را از گزند فراموشی رهانید، بلکه کاخی بلند از نظم برافراشت که باد و بارانِ حوادث در طول هزاره‌ها نتوانست خللی در ارکانِ استوار آن ایجاد کند. او با رنجی سی‌ساله، عجم را زنده کرد و زبان پارسی را در کالبد زمان جاودانگی بخشید. اما این کاخ بلند، در گذر قرون و اعصار، اگرچه از ویرانی در امان ماند، اما از گزندِ «زنگارِ زمانه» و «دستبردِ نادانان و غرض‌ورزان» مصون نماند.

شاهنامه‌ی فردوسی، به مثابه‌ی کتابِ مرجعِ میراثِ فرهنگیِ ایران‌زمین، همواره در کانون توجه بود. کاتبان و نُسّاخ در طول قرن‌ها، با هر بار استنساخ از این اثر سترگ، گاه از سرِ شیفتگیِ بی‌خردانه و گاه از روی جهل بی‌بدیل، ابیاتی را بر آن افزودند، واژگانی را دگرگون ساختند و داستان‌هایی را به دلخواه خویش به آن پیوند زدند. این الحاقات و دگرگونی‌ها، اندک اندک بر چهره‌ی اصیل شاهنامه پرده‌ای از غبار کشید، تا بدان‌جا که تشخیصِ سِره از ناسِره و یافتنِ

گوهرِ راستینِ کلامِ فردوسی توسی در میان انبوهِ ابیاتِ سست و الحاقی، به کاری سخت و گاه ناممکن بدل شد. این‌جا بود که تاریخِ ادبیات ایران، برای زدودنِ این غبارِ هزارساله، به تهمتنی دیگر نیاز داشت؛ رستمی در عرصه‌ی خرد و پژوهش که با گذر از هفت‌خوانِ متونِ کهن، اصالت را به شاهنامه بازگرداند.

و چنین شد که این رسالتِ تاریخی، بر دوشِ توانمندِ «استاد جلال خالقی مطلق» قرار گرفت.

هفت‌خوانِ پژوهش و نبرد با غبارِ قرون

دکتر جلال خالقی مطلق، نامی است که در تاریخ فرهنگ و ادب ایران‌زمین، همواره با نامِ بزرگِ فردوسی توسی گره خورده است. او که جان و جهانش با عشق به ایران و زبان پارسی درآمیخته بود، در جوانی راهی دیار غربت شد، اما قلبش در توس می‌تپید. وی با درکِ عمیق از این دردِ بزرگ، که شاهنامه در حصارِ تحریفاتِ کاتبان گرفتار آمده است، دست به کاری یازید که به جرئت می‌توان آن را «دومین حماسه‌ی بزرگ در تاریخ شاهنامه» نامید.
تصحیح انتقادی شاهنامه، کاری نبود که با خواندنِ چند نسخه و قیاسِ ظاهریِ آن‌ها به سرانجام برسد. استاد خالقی مطلق با آگاهی از عظمتِ این کوه، با کلنگِ دانش، تیشه‌ی صبر، و روش‌مندیِ دقیقِ علمی به سراغ آن رفت. او سالیانِ متمادی از عمرِ گران‌مایه‌ی خویش را در کتابخانه‌های تاریک و نمور، پای دستگاه‌های میکروفیلم، و در میان صفحاتِ شکننده و رنگ‌باخته‌ی نسخه‌های خطی پراکنده در سراسر جهان گذراند. از نسخه‌ی تازه یافته‌شده‌ی فلورانس (که قدیمی‌ترین دست‌نویسِ کشف‌شده از نیمه‌ی نخست شاهنامه است) گرفته تا نسخه‌های معتبرِ لندن، لنینگراد، استانبول، و قاهره، هیچ برگِ معتبری از چشمانِ تیزبین و موشکافِ او پنهان نماند.
روشِ استاد خالقی مطلق در تصحیح شاهنامه، صرفاً یک کارِ مکانیکی و مقابله‌ای نبود. او با تسلطی خیره‌کننده بر زبان‌های باستانی ایران، شناختِ عمیق از اسطوره‌ها، اشرافِ کامل بر تاریخِ ساسانیان و پیشدادیان، و از همه مهم‌تر، با درکی شهودی و زیباشناختی از «سبکِ شخصیِ فردوسی»، به نبرد با واژگان رفت. او در این مسیر، هر واژه را در ترازوی نقد می‌سنجید، ریشه‌ی هر لغت را می‌کاوید، و با ظرافتی شگرف، کلامِ اصیلِ پیرِ توس را از لابه‌لای ابیاتِ بیگانه‌ای که در طول هزار سال به متن راه یافته بودند، بیرون می‌کشید.

رنجی فراتر از سی سال

فردوسی بزرگ فرمود: «بسی رنج بردم در این سال سی...» و شگفتا که نگاهبانِ حریمِ او، استاد خالقی مطلق، برای پیرایشِ این اثر، رنجی به مراتب طولانی‌تر از خالقِ اثر بر دوش کشید. بیش از نیم قرن از عمرِ بابرکتِ ایشان، بی‌وقفه، در سکوتِ سنگینِ کتابخانه‌ها و در خلوتِ عالمانه، صرفِ واژه به واژه‌ی شاهنامه شد. این حد از فداکاری، از جنسِ پژوهش‌های معمولِ دانشگاهی نیست؛ این یک «سلوکِ عاشقانه» است. عشقی که در آن، پژوهشگر تمامِ هستی، جوانی، و بینایی خویش را وقفِ روشناییِ بخشیدن به شناسنامه‌ی فرهنگیِ یک ملت می‌کند.

در روزگاری که شتاب و سطحی‌نگری بر بسیاری از عرصه‌های علمی و فرهنگی سایه افکنده است، ممارستِ پنجاه‌ساله‌ی دکتر خالقی مطلق بر روی یک متن، به معجزه شبیه‌تر است تا یک پژوهش. او روزها و شب‌های بی‌شماری را با زال، رستم، اسفندیار، و سیاوش زیست. با اندوهِ سهراب گریست و با خردِ بزرگمهر اندیشید. او نشان داد که برای صیانت از مواریثِ فرهنگی، تنها عشق کافی نیست؛ بلکه عشقی مسلح به سلاحِ دانش، روش‌مندیِ علمی، و صبری ایوب‌وار نیاز است.

پیرایشِ درختِ تناورِ پارسی

آنچه دکتر خالقی مطلق به عنوان «تصحیح انتقادی شاهنامه» در هشت دفتر روانه‌ی بازارِ اندیشه کرد، تنها یک کتاب

نیست؛ بلکه تولدی دوباره برای زبان و ادبیات فارسی است. او با زدودنِ بیش از ده‌ها هزار بیتِ الحاقی و سست که کاتبانِ متأخر در متن گنجانده بودند، چهره‌ی راستین، باشکوه، و استوارِ فردوسی را پس از قرن‌ها به ما نمایاند. با خواندنِ تصحیحِ خالقی، ما دیگر با یک شاعرِ قصه‌گوی ساده که هر کاتبی به میلِ خود در دهانش سخنی گذاشته روبه‌رو نیستیم؛ بلکه عظمتِ زبانیِ فردوسی، انسجامِ روایی، و صلابتِ واژگانیِ او را در ناب‌ترین شکلِ ممکن تجربه می‌کنیم.

علاوه بر متنِ پیراسته‌ی شاهنامه، اثرِ بی‌بدیلِ دیگرِ ایشان، یعنی «یادداشت‌های شاهنامه»، گنجینه‌ای عظیم از خرد، فِقهُ‌اللُّغَه، اسطوره‌شناسی و ریشه‌یابی است. در این یادداشت‌ها، استاد با سعه‌ی صدر، دلایلِ گزینشِ هر واژه و ردِ واژگانِ دیگر را با استدلال‌های متقنِ علمی و زبانی بیان کرده است. این یادداشت‌ها نه تنها کلیدی برای فهمِ بهترِ شاهنامه است، بلکه خود به تنهایی، مکتبی بزرگ برای آموزشِ روشِ تحقیق و تصحیحِ متونِ کلاسیکِ فارسی به شمار می‌رود.

گذر از سایه‌های پیشین

درخششِ مکتبِ خالقی بر نسخه‌های مسکو و مول پیش از آنکه آفتابِ پژوهشِ خالقی مطلق بر پیکرِ شاهنامه بتابد، تلاش‌های ارجمندی چون تصحیحِ ژول مولِ فرانسوی و بعدها نسخهٔ نام‌آشنای مسکو، هر یک گامی در جهتِ احیای این حماسه برداشتند؛ اما هیچ‌یک نتوانستند زنگارِ هزارساله را به تمامی از چهره‌ی این آینه بزدایند. تصحیحِ مول، اگرچه در زمانه‌ی خویش کوششی ستودنی می‌نمود، اما بیشتر بر دست‌نویس‌های متأخر و آمیخته به ذوق‌ورزیِ کاتبان تکیه داشت و از این رو، شاهنامه‌ای فربه، متورم و آکنده از ابیاتِ سستِ الحاقی را پیش چشم می‌نهاد. تصحیحِ مسکو نیز، با وجود بهره‌گیری از برخی نسخه‌های کهن، در چنبره‌ی روش‌های مکانیکی و آماری گرفتار ماند و دستِ بر قضا، از موهبتِ کشفِ دست‌نویسِ بی‌بدیلِ فلورانس بی‌نصیب بود.
در این میان، اعجازِ کارِ «استاد جلال خالقی مطلق» در آن بود که با محور قرار دادنِ کهن‌ترین نسخه‌ی مکشوفه (نسخه‌ی فلورانس) و پای‌بندی به اصلِ علمیِ «گزینشِ ضبطِ دشوارتر»، به نبردی نفس‌گیر با ساده‌انگاری‌های نُسّاخ رفت. او به‌خوبی می‌دانست که کاتبانِ قرونِ گذشته، هرگاه با واژه‌ای کهن و مهجور از زبانِ فردوسی توسی روبه‌رو می‌شدند، آن را به میلِ خود با واژگانِ روزمره و «آسان‌فهم» عامی جایگزین می‌کردند. استاد خالقی مطلق، برخلافِ مصححانِ مسکو که گاه محافظه‌کارانه تسلیمِ اکثریتِ نسخه‌ها می‌شدند، با اجتهادی زبان‌شناسانه، خِردِ انتقادی و شمِّ زیبایی‌شناختیِ بی‌نظیرِ خود، آن واژگانِ اصیل و مهجورِ فردوسی توسی را از زیرِ آوارِ قرون بیرون کشید. بدین‌سان، شاهنامه در مکتبِ «خالقی»، از کالبدی رخوت‌زده و آمیخته به کلامِ بیگانگان، به پیکره‌ای تراش‌خورده، پیراسته و وفادار به روحِ حماسیِ پیرِ توس بدل گشت؛ اثری که در آن، هر واژه چون شمشیری آب‌دیده در نیامِ راستینِ خویش نشسته و می‌درخشد.

پایانِ سخن؛ ادای دین به مقامِ یک نگاهبان فرهنگ

ایران‌زمین در طول تاریخ پرفرازونشیب خود، همواره با هجومِ توفان‌های سهمگین روبه‌رو بوده است؛ توفان‌هایی که قصد داشتند ریشه‌های هویت، زبان، و فرهنگ این مرزوبوم را از جا برکنند. اما آنچه این درختِ کهن را در برابر تندبادِ حوادث استوار نگاه داشت، حضورِ رادمردانی بود که با نثارِ جان و عمرِ خویش، از جان‌مایه‌ی این فرهنگ پاسداری کردند.

استاد جلال خالقی مطلق، بی‌گمان یکی از بزرگ‌ترینِ این نگاهبانان در روزگارِ ماست. او با خلقِ معتبرترین، علمی‌ترین

و پیراسته‌ترین نسخه‌ی شاهنامه، دینِ بزرگی را که همه‌ی فارسی‌زبانان به حکیم توس داشتند، به زیباترین شکلِ ممکن ادا کرد. امروز، اگر بخواهیم صدای راستینِ فردوسی توسی را بشنویم، اگر بخواهیم صلابتِ و عظمتِ زبانِ پارسیِ درّی را در خلوصِ هزارساله‌اش لمس کنیم، راهی جز عبور از مسیرِ روشن و هموارِی که استاد جلال خالقی مطلق با رنجِ بیش از پنجاه‌ساله‌ی خویش گشوده است، نداریم.

نامِ «استاد جلال خالقی مطلق»، بر کتیبه‌ی جاودانگیِ فرهنگِ ایران، در کنارِ نامِ ابوالقاسم فردوسی توسی، با خطی از عشق، نور و خرد حک شده است. او نشان داد که شکوهِ یک ملت، در گروِ احترام به واژه و پاسداشتِ حافظه‌ی تاریخیِ آن است.

بر ماست که این رنجِ مقدس را ارج نهیم و در برابرِ این عظمتِ علمی و اخلاقی، سرِ تعظیم فرود آوریم؛ چرا که او، خود به تنهایی، حماسه‌ای بزرگ در عصرِ ما آفرید و ما وارثان را، با این حماسه تنها گذاشت و رفت.

یادش گرامی و نامش جاوید باد.